

دوبسترویک رؤیا، مقایسه رویکرد سنت فرهنگی اسلامی و مسیحی در قبال معلولین

سعید جازاری معمولی^۱، خدیجه زارع^۲

چکیده

دین اسلام و مسیحیت به افراد ناتوان ذهنی و جسمی اهمیت داده‌اند، اما در سنت اسلامی به‌ویژه در قرون اولیه اسلامی مانند مسیحیت مجامع خاص مذهبی برای نگهداری از معلولین شکل نگرفت. در دین مسیحیت از ابتدای پیدایش نگاه ویژه‌ای به معلولین و مراقبت از آنها در کنار نگهداری از بیماران وجود داشت و به تدریج به مثابه خویش‌کاری نهاد مذهب به‌ویژه دیرهای راهبان درآمد. در این اسلام این مسئله در سنت اسلامی وجود نداشت که مراکز دینی نگهداری از معلولین و بیماران را تقبل کنند، هرچند نهاد دین با افراد ناتوان در ارتباط بود. بر این اساس سؤال اصلی این پژوهش از این قرار است که چه عاملی باعث رویکرد متفاوت این ادیان به معلولین بود؟ برای پاسخ به این سؤال از مطالعه تطبیقی در متون متقدم و بنیادین اسلامی و مسیحی استفاده شده است و برای تحلیل تفاوت‌ها به زمینه‌های اجتماعی پیدایش دو دین رجوع شده است. یافته‌های این پژوهش حاکی از آن است که در سنت یونانی - رومی به دلیل از میان بردن معلولین در سنین طفولیت، آیین مسیحیت تلاش نمود تا با سنت کافر کیشی پیشین مقابله نموده و ضمن تعریف مراقبت از ناتوانان به عنوان حسن اخلاقی به تدریج مراقبت از معلولین را به مثابه خویش‌کاری نهاد مذهبی در نظر گرفت؛ اما در زمینه پیدایش اسلام و نوع نگاه اسلامی، چهره‌ای منفور از معلولین در اذهان نبود و از این رو دستورات صریحی برای حمایت از آنها صادر نشد. این تفاوت زمینه باعث تفاوت‌های کنشی در سنت این ادیان شد، اما در نوع نگاه به معلولین هر دو دین به یک اندازه در جایگاه آفریدگان خدا به معلولین احترام می‌گذاشتند.

واژگان کلیدی: معلولیت، اسلام، مسیحیت، سنت مراقبت، جامعه.

۱. دانشیار گروه ادیان و عرفان، دانشکده مطالعات اسلامی، دانشگاه بین‌المللی اهل بیت، تهران. (نویسنده

مسئول) Jazari_saeed@yahoo.com

۲. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی اقتصاد و توسعه دانشکده مدیریت، اقتصاد و علوم اجتماعی، دانشگاه

شیراز، khadijzare00@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۲/۰۳ . تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۵/۰۳

مقدمه

نظر به خواستگاه الهی مسیحیت و اسلام، می‌توان برای پیش‌فرض مدنظر داشت که در مسائل اعتقادی، اخلاقی و فقهی رویکرد مشابهی به معلولین و حقوق آنها داشته باشند؛ اما این پیش‌فرض نمی‌تواند استدلالی بر روند مشابه سنت‌های مسیحی و اسلامی در قبال معلولین باشد. پیش از هر چیز باید مدنظر داشت شکل‌گیری مؤسسات اجتماعی مذهبی در تاریخ مسیحیت روندی نسبتاً متأخر بود. در میانه قرون وسطی - از قرن سیزدهم میلادی - مؤسسات اجتماعی برای سرپرستی معلولان و ناتوانان در جهان مسیحی تأسیس شد و تقریباً ۱۲۰۰ سال با پیدایش این دین در شامات فاصله دارد. درحالی‌که در سنت اسلامی تقریباً از بدو پیدایش دین اسلام و در سنت متقدم اسلامی - قرن اول هجری - مصادیق متعددی از مراقبت از معلولان و ناتوانان وجود دارد. گذشته از آن نمی‌توان مؤسسات اجتماعی - فرقه‌های نظامی مذهبی - مانند مسیحیت در سنت اسلامی یافت. آیا می‌توان این پرسش را مطرح کرد که در تمدن اسلامی پدیدار اجتماعی معلول وجود نداشت؟ مسلماً پاسخ به این سؤال منفی است. با توجه به داده‌های تاریخی، فقهی، اخلاقی و اعتقادی که در متون اسلامی یافت می‌شود، نظام‌مند کردن مراقبت از معلولان در سنت اسلامی به گونه‌ای متفاوت از مسیحیت پیش‌رفت. پس نویسندگان این مقاله با این سؤال اصلی مواجه هستند که علت اصلی تفاوت زمانی روند مراقبت از معلولان در این دو سنت چیست؟ با توجه به زمان و زمانه ظهور این ادیان می‌توان فرض را بر این استوار داشت که بستر متفاوت هر دین سبب طول متفاوت روند تاریخی آن در مراقبت از معلولان داشته است. مسیحیت در بستر رومی و یونانی شکل گرفت که در بستر کافر کیش آنها معدوم کردن کودکان ناخواسته امری تقریباً پذیرفته شده و معدوم کردن کودکان معلول کاملاً امری پذیرفته شده بود. درحالی‌که در بستر جاهلی و پیش از اسلام - جایی که دین اسلام ظهور کرد - تنها قرائن کودک‌کشی، مربوط به گزارشات صریح قرآن در مورد برخی اعراب است که اقدام به کشتن دختران خود می‌کردند که هم بر اساس

بسامد آیات می‌توان پی برد که این امر به صورت نظام‌مند (Systematic) در جزیره العرب جاهلی انجام نمی‌شد و هم قرائن تاریخی و باستان‌شناسی مکفی برای تأیید نظام‌مند کودک‌کشی وجود ندارد. در حالی بستر رومی-یونانی مسیحیت هم براساس گزارشات، قرائن وردهای تاریخی و هم مستندات باستان‌شناسی می‌توان معدوم کردن معلولان در کودکی را واقعیت تاریخی دانست. براین اساس پژوهش حاضر بر اساس متون دست اول در سنت دینی مسیحی و اسلامی با استفاده از روش تطبیقی به رویکرد دو سنت دینی به معلولان می‌پردازد. برای تحلیل طول زمان متفاوت روند تاریخی این دو سنت به بسترهای ظهور این ادیان توجه شده است. در مورد معلولان در سنت مسیحی پژوهش‌هایی به زبان انگلیسی انجام شده است که از آن جمله می‌توان به کاسپاری (۲۰۱۲) اشاره کرد؛ اما این پژوهش‌های غربی به صورت تخصصی و دقیق به مسیحیت و مواجهه آن با معلولان پرداخته‌اند و روشی بینامتنی در پیش نگرفته‌اند. در مورد معلولیت در سنت اسلامی پژوهش‌های اندکی صورت گرفته که می‌توان برای نمونه به ابوطالبی و دیگران (۱۳۹۷) و غالی (۲۰۱۶) اشاره کرد. در این پژوهش‌ها با وجود استفاده دقیق از منابع دست اول و تحلیل‌های کلان برای سنت اسلامی در مورد معلولان، به نگاهی تطبیقی به پدیدار معلولیت در سنت اسلامی و مسیحی نپرداخته‌اند.

مقایسه بستر مسیحی و بستر اسلامی

پیدایش دین مسیحیت در بهودیه^۱ زمانی رخ داد که منطقه شامات تحت تسلط دولت روم بود. (Peterson, 1959: 355) جمهوری روم از سال 503 ق.م. به قدرت رسید: (Cornell, 1995) 215-218 و در سال ۶۳ ق.م. شامات را تصرف نمود (Safrai & Stern, 1974: 216)؛ ازاین‌رو تا زمان تولد حضرت عیسی بیش از ۶۰ سال در شام حکومت داشت و بسیاری از سنت‌های رومی در شامات اجرا می‌شد (Gabba, 2008: 98). هرچند که دولت روم برای ثبات مناطق تحت تسلط خود خودمختاری نسبی برای فرهنگ‌های بومی قائل بود. در نتیجه دین مسیحیت در زمینه‌ای رومی پدید آمد و با فاصله زمانی اندکی، این دین به پایتخت کافرکیش

امپراتوری، شهر رم، منتقل شد (Dunn, 2001: 557). ازاین رو، نه فقط در شام، بلکه در مرکز امپراتوری روم دین جدید با سنت‌های رومی تعامل زیادی داشت چندانکه دین اسلام با سنت‌های عرب جاهلی در تعامل بود. دولت روم پس از غلبه بر یونانیان در ایتالیا (۲۶۴ ق.م.) و بالکان (۱۶۸ ق.م.)، میزان زیادی از فرهنگ یونانیان را جذب کرد. (Papazoglou, 1979: 306) در اندیشه یونانی، انسان بنا بر فایده‌ای که برای جامعه (Police) داشت ارزش‌گذاری می‌شد (Rist, 1996: 142). ازاین رو، افرادی که در این جامعه دارای معلولیت‌های مشهود بودند در همان ابتدای زندگی، از میان می‌رفتند (Stiker, 1999: 235). این سنتی بارز در فرهنگ یونانی بود که با استدلال فلسفی یونانی در جهان رومی نیز پذیرفته شد. هرچند که کودک‌کشی (Infanticide) پیش از آن نیز در جامعه رومی وجود داشت. این مسئله در ادبیات و متون حقوقی رومی به خوبی نمایان است (Siebenpfeiffer, 2005: 150). این رفتار در مورد کودکان سالم نیز انجام می‌شد - مانند کودکان نامشروع - و عموماً با اعتراض اجتماعی به این رفتار همراه بود (Boswell, 1984: 13)؛ اما کشتن کودکان معلول امری رایج بود که بنا بر مبانی فلسفی فایده اجتماعی یونانی تقریباً اعتراضی برای آن وجود نداشت یا در مقایسه با کشتن کودکان سالم، کمتر با اعتراض مواجه می‌شد.

جمهوری افلاطون، سیاست ارسطو و رساله زنان و زایمان سورانوس^۱ به ما اجازه می‌دهد که فرض کنیم «مراقبت از نوزادان معیوب به سادگی یک نگرانی پزشکی در دوران باستان نبوده است» و «به نظر می‌رسد که اخلاقیات کشتن نوزادان بیمار یا بدشکل مورد تردید قرار نگرفته است» (Amundsen, 1996: 55). به گفته دارل آموندسن، «با قاطعیت می‌توان ادعا کرد که هیچ قانونی در دوران باستان کلاسیک، یونانی یا رومی، وجود نداشت که کشتن نوزاد ناقص را ممنوع کند» (Amundsen, 1996: 55). به نظر می‌رسد دلیل این امر تصور عدم سهم آن فرد در خیر عمومی آینده جامعه بوده است.

این مبنا چندان پذیرفته شده بود که در متون اولیه مسیحی نیز اعتراض به کشتن کودکان

1. Soranus's treatise Gynecology

است و به‌طور ویژه به کشتن معلولین اشاره نشده است. مصادیق متعددی از کشتن کودکان و کودکان معلول در منابع دست اول وجود دارد که با اکتشافات باستان‌شناسی تأیید می‌شوند. برای نمونه رها کردن کودک نامشروع در متون حقوقی مورد انتقاد واقع شده است (Tertullian 1869, Ad Nationes Book 1, Ch. 15) و مؤید آن یافتن ۹۷ جنازه کودک در باکینگهام انگلستان در خرابی‌های باستانی روم است (MILLETT & GOWLAND, 2015: 47). در مورد کودکان معلول قرائنی مبنی بر شماتت یا نگاه منفی وجود ندارد. می‌توان این زمینه را قوی دانست که در بستر رومی پیدایش مسیحیت، از میان بردن کودکان معلول امری پذیرفته‌شده بود. پذیرفته شدن کودک در دوران باستان امری بسیار مهم بود و والدینی که از پذیرفته نشدن نوزاد خود در جامعه واهمه داشتند اقدام به از میان بردن آن می‌کردند. این پذیرفته نشدن می‌توانست از جهت قانونی (نامشروع بودن)، جایگاه اجتماعی (برده بودن) یا فقر ناشی شود (Harris, 1994: 12; and Scott, 1999: 32). این مسئله به‌مراتب برای کودکان معلول بیشتر بود. جامعه برای از بین بردن کودکان سالم قبحی قائل بود، ولی نمی‌توان برای از میان بردن کودکان معلول قرینه‌ای دال بر قبح اخلاقی آن پیدا کرد؛ درحالی‌که مصادیق متعددی دال بر از میان بردن کودکان وجود دارد.

از میان بردن کودکان در جامعه عرب پیش از اسلام

برای تاریخ پیش از اسلام در جزیره‌العرب مهم‌ترین منبع از نظر تاریخی قرآن کریم است؛ زیرا در مورد انتساب اشعار دوره جاهلی له آن دوره نزد ادبا و مورخان اختلافات زیادی وجود دارد؛ درحالی‌که در زمان صدور قرآن و عدم تحریف آن قطعیت نظر وجود دارد. ازاین‌رو، می‌توان در قرآن قرائن و گزارشاتی در مورد کودک‌کشی - و نه از بین بردن کودکان معلول - یافت. این گزارشات و قرائن با روایاتی که در متون اسلامی بعدی آمده است قابل تطبیق و تشریح است. در قرآن آیات معدودی در مورد کودک‌کشی - غالباً کودکان دختر - در سوره‌های نحل،^۱

۱. وَإِذَا بُعِثَ أَحَدُهُم بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ* يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَّا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ* ... وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكُذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُمْ مُّفْرَطُونَ (نحل، آیات ۵۸، ۵۹، ۶۲).

تکویر،^۱ زخرف^۲ و اسرا^۳ ذکر شده است. از نظر محتوایی در مقایسه با سایر رذایل اخلاقی که در قرآن به جامعه مشرک نسبت داده شده است، بسامد کمتری دارد؛ ازاین رو می‌توان آن را جزو رذایلی دانست که در جامعه عرب وجود داشت، ولی از نظر بسامدی به صورت یک سنت شایع نبود. بررسی‌های باستان‌شناسی در سراسر شبه جزیره عربستان که محل دفن، سکونت‌گاه‌ها و کتیبه‌ها را مورد بررسی قرار داده، کشتن دختران به صورت سیستماتیک گسترده (سنت شایع) را تأیید نکرده است. نوزادکشی در بسیاری از جوامع باستانی زمانی رخ می‌داد که منابع کمیاب یا در مواقع بحرانی به دلایل مذهبی یا موارد دیگر وجود داشت؛ مانند جزیره‌العرب که در سوره اسرا آیه ۳۱ به آن اشاره شده است. آنچه از شواهد تاریخی در متون غیر عربی - سریانی و ییزانسی - از جامعه عرب پیش از اسلام عموماً مربوط به عرب‌های شام موجود است حاکی از رفتار به شدت تبعیض‌آمیز در مورد زنان است. گذشته از فقدان منابع دقیق عربی پیش از اسلام در مورد اشاره به کودک‌کشی دختران، سوابق تاریخی چندانی در این باره وجود ندارد. نویسندگان غیر عرب (یونانی، رومی، فارسی) که در مورد فرهنگ عرب اظهار نظر کرده‌اند، کودک‌کشی دختر را مشخصه این منطقه ذکر نکرده‌اند (Lindstedt, 2023: 20). مهم‌ترین سند در مورد کودک‌کشی دختران در وهله اول قرآن و به تبعیت از قرآن سایر متون مذهبی اسلامی مانند نهج البلاغه است (خطبه ۱۹۲).^۴ با توجه به اینکه عربستان پیش از اسلام جامعه‌ای غالباً بدوی و به شدت پراکنده بود به سختی می‌توان کودک‌کشی را رویه‌ای رایج در آن دانست. درواقع این فعل صورت می‌گرفته، اما نه به صورت رویه جامعه رومی و یونانی پیشامسیحی. در مورد رفتار افراطی در مورد دختران نیز می‌توان در غالب جوامع باستانی مصادیقی یافت.

۱. وَإِذَا الْمَوْءُدَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ (تکویر، آیات ۸ و ۹).

۲. وَإِذَا بُعِثَرِ أَحَدُهُمْ بِمَا صَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ (زخرف، آیه ۱۷).

۳. وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا (اسرا، آیه ۳۱).

۴. فَأَلْأَحْوَالُ مُضْطَرِبَّةٌ وَالْأَبْدَى مُخْتَلِفَةٌ وَالْكَثْرَةُ مُتَفَرِّقَةٌ، فِي بَلَاءٍ أَزْلٍ وَأَطْبَاقٍ جَهْلٍ مِنْ بَنَاتِ مَوْءُدَةٍ وَأَصْنَامٍ مَعْبُودَةٍ وَأَرْحَامٍ مَقْطُوعَةٍ وَغَارَاتٍ مَشْنُونَةٍ.

مواجهه با معلولین در سنت مسیحی

باید مدنظر داشت که مهم‌ترین انتقادهای در مورد وانهادن افراد آسیب‌دیده، معلول و ناتوان در اواخر دوره روم کافرکیش - غیر مسیحی - مربوط به رواقیون بود (Tertullian, 1869). بدین ترتیب، پیش از آنکه پیروان عیسی (ع) به این نوع رفتار جامعه رومی ایراد بگیرند، افرادی وجود داشتند که با دیدگاهی انتقادی به مسائل اخلاقی مختلف این جامعه، از جمله وضعیت این قشر، می‌نگریستند. گذشته از آن در سنت حضرت عیسی مواجهه با ناتوانان به گونه‌ای متفاوت از رفتار جامعه یهودی یونانی زده - Hellenistic - شام بود. براساس روایات مسیحی، او حمایت عاطفی و اخلاقی از افراد مطرود و آسیب‌دیده از جمله روسپیان (Romans, 8:1 NKJV, Luke 7:39) و بیماران (James, 5:13-15) داشت. بدین ترتیب در گام نخست شیوه‌ای را در پیش گرفته بود که هم با رویکرد اشرافیت یهودی در زمان خود مغایر بود و هم با گفتمان جامعه یونانی و رومی در رها کردن و حتی از میان بردن افراد ناتوان در تعارض بود. بیاناتی که به حضرت عیسی منسوب شده و دلالت بر یکسانی مخلوقات الهی دارد،^۱ مؤید این سیره عملی بود تا اخلاف او مانند قدیسان مسیحی دست‌مایه‌ای برای توجه به این قشر داشته باشند. اگرچه در دوره اولیه مسیحی، عصر پاتریستیک (The Patristic Era)، به‌صراحت در مورد مراقبت از ناتوانان و معلولان سخنی به میان نیامده است و تنها به انتقادهایی مانند نقدهای رواقی خلاصه می‌شد؛ همین اختلاف نگاه با جامعه یهودی و رومی سبب شد تا در میانه قرون وسطی دیرهای مسیحی و نهاد مذهب بتواند بر اساس سیره عیسی و حواریون و براساس آیات انجیل به صورت منسجم به مراقبت از معلولان و ناتوانان بپردازد. شکل‌گیری فرقه‌های مذهبی مانند هاسپیتالر (Hospitallers)، اگرچه ماهیتی نظامی در برابر مسلمانان و بعد تمامی کافران داشت (کافر از دیدگاه مسیحیان)، اما خویش‌کاری مهم و انکارناپذیر آن خدمات اجتماعی به‌ویژه به ناتوانان - بیماران و معلولین - بود (Riley-Smith, 2007).

1. Is anyone among you in trouble? Let them pray. Is anyone happy? Let them sing songs of praise. Is anyone among you sick? Let them call the elders of the church to pray over them and anoint them with oil in the name of the Lord. And the prayer offered in faith will make the sick person well; the Lord will raise them up. If they have sinned, they will be forgiven.

269). هاسپیتالرها تنها فرقه مسیحی برای مراقبت از ناتوانان نبودند؛ فرقه‌های دیگری نیز در طول قرون وسطی تأسیس شدند که برخی آنها به‌طور ویژه برای مراقبت از ناتوانان بودند و برخی دیگر مقاصد اصلی دیگری داشتند که در کنار آن به مراقبت از ناتوانان می‌پرداختند (Blainey, 2011: 214-215). باید مدنظر داشت که زوال جامعه شهری در دوره قرون وسطی این خویشتکاری را اجباراً بر عهده مذهب می‌گذاشت؛ زیرا چندان که ژاک لوگوف اشاره می‌کند نظام‌مندترین شکل‌های اجتماعی در قرون وسطی، نهاد مذهب و مؤسسات نظامی بود (لوگوف، ۱۳۹۱: ۱۴-۲۰) که این مؤسسات نظامی نیز تعاملی مستقیم با نهاد مذهب داشتند. ازاین‌رو، نمی‌توان متصور بود که خانواده‌ای سرواژه در قرون وسطی بتواند از کودکان ناتوان و معلول خود با شرایط سخت معیشتی و ناامنی محافظت نماید.

باید مدنظر داشت که در ابتدای ظهور مسیحیت بیماری‌های همه‌گیری مانند آنفولانزای ویروسی، تب حصبه، تیفوس، طاعون، وبا و مالاریا، در بخش‌های مختلف امپراتوری بروز کرد (Lloyd, 2003: 75) و نتیجه آن جمعیت زیادی از افرادی بود که نیاز به مراقبت داشتند و ازاین‌رو این نیاز به مراقبت بیش از هر زمان دیگر نیز احساس می‌شد. آن هنگام مننژیت، اورپون و سرخک شایع بود و یکی از عوامل مهم مرگ و میر نوزادان به شمار می‌رفت (CASPARY, 2012: 54).

مهم‌ترین تفاوت متکلمان اولیه مسیحی با بستر یونانی و رومی متفاوت نگرش آنها نسبت به زندگی بشر است. اقدامات اجتماعی متضاد به فرهنگ رومی مسیحیان راه را برای مؤسسات عمومی خیریه برای محرومان اجتماعی هموار کرد. آنها به شیوه معدوم کردن نوزادان، از جمله نوزادان معلول حمله کردند. با این حال رویکرد این متکلمان در مورد معلولان و بیماری‌های فراگیر متغیر بود. بیشتر توجه آنها به مواردی بود که نگرانی عمومی در مورد آنها بیشتر بود مانند جذام و در نتیجه بیش از سایرین در معرض طرد اجتماعی بودند. افراد ناتوان یا معلول تنها به این دلیل مرکز توجه بودند که همه طردشدگان اجتماعی بودند - چه بچه باشند، چه لنگ، چه نابینا، چه فقیر یا روسپی. در این دوره (عصر پاتریستیک) مهم‌ترین توجه به معلولان و ناتوانان آیات انجیل در مورد شبانی مردم و کمک به همه بود (John, 10: 14-15).

بدین ترتیب در ابتدا بر اساس مبنای برابری خلقت در اندیشه مسیحی، نوع نگاه برابر به همگان، نتیجه‌ای اعتقادی و سپس اخلاقی در مسیحیت اولیه بود. ازاین‌رو، برای این دیدگاه نیز نمی‌توان روندی ناگهانی در نظر گرفت؛ بلکه این مسئله در فرایندی طولانی از بستر رومی-یونانی دچار تحول شد. اولین متن‌های انتقادی به شیوه رومی و توجه به مراقبت از ناتوانان مربوط به نوشته‌های پدران (Fathers) قرن سوم و چهارم از غرب و شرق است. بخش مقدم این متون به محکومیت کشتن نوزادان در نوشته‌های پدران آفریقای شمالی، کلمنت اسکندریه (متوفی حدوداً ۲۱۵ پس از میلاد)، ترتولیان (حدود ۱۵۵-۲۳۰ پس از میلاد) و لاکتانتیوس (حدود ۲۱۰-۳۲۰ پس از میلاد) است. متون بعدی مربوط به مراقبت‌های عمومی توسط سه پدر کاپادوکیه باسیل کبیر (۳۲۹-۳۷۹ پس از میلاد)، دوست او گریگوری نازیانزوس (۳۲۹-۳۸۹ پس از میلاد) و برادرش، گریگوری نیسا (۳۳۵-۳۹۴ پس از میلاد). (۳۲۹-۳۸۹) و برادرش گریگوری نیسا (۳۳۵-۳۹۴ بعد از میلاد) نوشته شده است. هر دو متن متقدم و متأخر به این سنت عیسوی عهد جدید در مورد عشق خدا به بشریت و خیر ذاتی زندگی بشری توجه دارند؛ اما متون متقدم به‌طور صریح فقط به ارزش زندگی انسان اشاره دارد، درحالی‌که متون بعدی به‌طور صریح‌تر در جهت‌گیری عملی و مراقبت است و بر رفتار بشردوستانه متمرکز است و به مسیحیان توصیه می‌کنند تا افراد مسیحی را با ویژگی مشارکت در امور بشردوستانه بشناسند. بدین ترتیب در اندیشه مسیحی از یک توصیه برای مراقبت به دستورات عملی برای مراقبت از ناتوان تحول ایجاد شد (CASPARY, 2012: 74).

یک متن از نویسنده‌ای مسیحی متقدم، مینوسیوس فلیکس،^۱ در دست است که به واسطه رفتار غیر انسانی با کودکان جامعه رومی را سرزنش می‌کند:

«پسرهای تازه متولد شده گاهی در معرض جانوران و پرندگان وحشی قرار می‌گیرند، یا با مرگ خشونت‌آمیز خفه کردن [به آخرت] فرستاده می‌شوند و [زنان]، با استفاده از معجون‌های دارویی، بچه‌های تازه متولد شده را قبل از آنکه به قتل می‌رسند، از بین می‌برند، و زندگی را به

the Father – and I lay down my life for the sheep.

1. Minucius Felix

خاطر آن می‌آورند» (Minucius Felix, 1950: 30; Clement of Alexandria, 1954: 173-74).

این قبیل استدلال‌های نویسندگان اولیه مسیحی علیه این اعمال، بسیار ساده است. این نظرات عمدتاً مبتنی بر زمینه دینی ممنوعیت گرفتن جان انسان (ریختن خون انسان)، یا حتی جان حیوانات به طور کلی تر قرار می‌گیرند: «ما مجاز نیستیم که شاهد کشتار انسان باشیم یا بشنویم و هیبتی که از خون انسان داریم آنقدر زیاد است که حتی طعم حیوانات را برای غذا نمی‌چشیم» (Minucius Felix, 1950: 30).

به همین ترتیب، لاکتانیوس این استدلال را در مؤسسه‌های الهی (The Divine Institutes) بیان می‌کند: «بنابراین (زمانی که خدا کشتن را ممنوع می‌کند) هیچ استثنایی نباید قائل شد. کشتن مردی که خدا او را مخلوق مقدس دانسته است، همیشه اشتباه است. پس هیچ‌کس فکر نکند که حتی ممکن است بچه‌هایی که تازه به دنیا آمده‌اند را از بین ببرد». در زمینه کشتار کودکان، لاکتانیوس همچنین رها کردن نوزادان به دلایل اقتصادی می‌پردازد و عفت را به منزله تنها وسیله اخلاقی قابل قبول برای جلوگیری از تولد کودک ناخواسته توصیه می‌کند (Lactantius, 1964: 20).

ارزش به ذات بدن بدون توجه به وضعیت آن و مسئولیت ما در قبال آن و همچنین حقارت معنوی آن نسبت به روح، زمینه دیگری برای استدلال‌های مسیحیت اولیه علیه سقط جنین و از میان بردن کودکان معلول فراهم می‌کند. هنگامی که ترتولیان به هر دو روش برای کودکان سالم یا معیوب حمله می‌کند، تأکید می‌کند که هیچ تفاوتی بین یک جنین، یک نوزاد، یک کودک یا یک بزرگسال از نظر انسانی بودن آنها بر اساس اتحاد جسم و روح وجود ندارد. «میوه در دانه است» (Tertullian, 1950: 9) و مفهوم «انسان از لحظه‌ای که شکل‌گیری کامل می‌شود» است (Tertullian, 1959: 37/2) که در اندیشه ترتولیان به معنای «پیوستن دانه‌ها» (Tertullian, 1959: 37/5t) است که برای او پیوند بدن و روح نیز استفاده می‌کند. درجه‌ای از استعداد بالقوه در این است که «قدرت روح که تمام توانایی‌های بومی خود را دربرمی‌گیرد به تدریج همراه با بدن رشد می‌کند». با این حال، «هیچ تغییری در ماده اولیه‌ای که در ابتدا

با دمیدن در انسان دریافت کرد» وجود ندارد (Tertullian, 1959: 37/5). چنین دیدگاهی به وضوح با دیدگاه رومی در مورد ارزش انسانی که به تدریج از طریق آموزش و جامعه پذیری به دست می آید، متفاوت است.

دیدگاه سلسله مراتبی بدن و روح اغلب باعث کم اهمیت جلوه دادن توجه به ظاهر بدن می شود. کلمنت اسکندریه در کتاب The Paidagogos می گوید: «ظاهر انسان بیرونی نیست که باید زیبا شود، بلکه روح او با زینت فضیلت واقعی است» (Clement of Alexandria, 1954: 202). او هم «تزئین بدن» زنانه و هم تلاش های مردانه برای «بهبود پیری بدن» را محکوم می کند (Clement of Alexandria, 1954: 212) و «برای کسانی که به صورت و تشبیه خدا ساخته شده اند، استفاده از وسایل غیرطبیعی زینت، بد جلوه دادن الگوی خلقت خود و ترجیح دادن زیرکی انسان به آفریدگارشان، پوچ می داند» (Clement of Alexandria, 1954: 200). به همین ترتیب، ترتولیان به مردان و زنان توصیه می کند که بیش از حد نگران ظاهر خود نباشند. «طبق یک عیب ذاتی، در مردان به دلیل زنان (همانطور که در زنان به دلیل مردان) میل به خشنود کردن وجود دارد؛ جنس مذکر نیز تمایلات خود را نسبت به مردان (دارد) میل به خشنود کردن؛ جنس مذکر نیز حیل‌های خاص خود را برای زیباتر کردن ظاهر خود دارد؛ مثلاً، کوتاه کردن ریش، کوتاه کردن بیش از حد موها و کوتاه کردن بیش از حد موها. تیره کردن اولین نشانه‌های سفیدی مو، پوشاندن قسمت‌های پایین بدن با مقداری پماد زنانه، صاف کردن بقیه بدن با استفاده از مقداری پودر شن، سپس همیشه فرصتی برای نگاه کردن به آینه و زل زدن در آن پیدا می کند (Tertullian, 1950: 8). از این استدلال‌ها برای پذیرش ظاهر به شیوه خدادادی و تأکید بر زیبایی روح می توان به مواجهه کلی آنها با پذیرش معلولیت پی برد. هرچند که در ابتدا صراحتی برای پذیرش معلولیت وجود ندارد، ما این مایه‌ها زمینه را برای پذیرش معلولیت در قرون بعدی فراهم کرد.

در نگرش‌های اولیه کلیسا نسبت به معلولیت، عموماً در گفتمان کلی‌تر توجه به مطرودان اجتماعی معنا دارد، موضوعی که از منظر مسئولیت اجتماعی به آن پرداخته می شود. این متکلمان کمتر به اینکه چگونه افراد باید با رنج خود روبه‌رو شوند می پردازند و بیشتر به این

فکر می‌کنند که مسیحیان چگونه باید با رنج دیگران روبه‌رو شوند. این وظیفه شبانی آنها در قبال دیگران است چندان که عیسی نیز چنین بود. با پیروی از نمونه‌های عهد جدید، آنها نگرش عشق به انسانیت (انسان‌دوستی) را به مثابه پاسخی به معلولیت (بیماری یا فقر) ستایش می‌کنند. بشردوستی در زمینه هلنیستی، به‌ویژه در سنت رواقی، مفهوم جدیدی نبود (Daley, 1999: 434)، اما با ظهور مسیحیت، از طریق ارتباط «بین یک دغدغه فعال و اجتماعی رادیکال برای بشریت و روح، به مسیحیان اجازه داد تا پزشکی را در جایگاه وسیله‌ای برای سلامتی بشناسد و در عین حال آن را با اشاره به اهمیت زیاد سلامت معنوی، محدود کند.

البته چنین نگرشی با تعاریف خاصی از جسم و روح و به‌طور اساسی انسان‌هایی مرتبط است که در تصویر خدا خلق شده‌اند، گرگوری می‌گوید درواقع، مهربانی‌ای که به افراد ناهنجار نشان می‌دهیم به ما یادآوری می‌کند که ما در همان «بدن پست» هستیم. او ادامه می‌دهد: «آنها به شکل خدا ساخته شده‌اند، به همان صورتی که من و شما ساخته شده‌ایم و شاید بهتر از ما آن تصویر را حفظ کنند، حتی اگر بدنشان فاسد باشد... مسیح برای آنها مرد، همانطور که برای ما کرد و گناه تمام جهان را بردارد» (Gregory of Nazianzus, 1953: 21/1). به گفته گریگوری نیسا، بدشکلی به طبیعت مادی ما تعلق دارد («طبیعت مشترک»، «زندگی تحت قانون رایج زیستی» و «واقعیت مشترک» دیگر اصطلاحاتی هستند که گرگوری استفاده می‌کند) که مقدر آن است که بمیرد: «برای همه فقط یک راه ورود به زندگی وجود دارد: یک راه برای زندگی کردن، نوشیدن، خوردن، تنها یک آرایش فیزیکی، بازگشت به قانون بیولوژیکی مشترک، یک قانون مشترک از نظر بیولوژیکی. تجزیه» (Gregory of Nazianzus, 1953: 21/10).

سپس این بخش بر فعالیت‌های بشردوستانه گزارش شده توسط او درباره باسیل کبیر و موعظه‌های کاوش در اهمیت بشردوستی برای یک زندگی مسیحی که توسط گریگوری نیسا و گریگوری نازیانزوس نوشته شده و در حول و حوش پروژه باسیل برای ساختن شهری جدید برای رانده‌شدگان اجتماعی موعظه شده است، متمرکز است. برایان دیلی پیشنهاد می‌کند که هم موعظه‌های نیسا و هم موعظه نازیانزوس را می‌توان به بهترین شکل درک کرد «اگر

فرض کنیم که آنها در اصل در قیصریه در طول سال‌هایی که باسیل در حال توسعه و اجرای برنامه بشردوستانه خود بود، ایراد شده‌اند» (Daley, 1999: 448).

مواجهه با معلولین در سنت اسلامی

چندانکه دیده شد در بستر جاهلی شکل‌گیری اسلام، سنت کودک‌کشی به‌طور عام و معلول‌کشی به‌طور خاص چندان شایع نبود. مواردی که از کودک‌کشی ذکر شده مربوط به شرایط خاص جزیره‌العرب در از میان بردن دختران است. از این رو، قاعدتاً دین اسلام با بحران‌های زمینه‌ای جامعه مسیحی برای مراقبت از معلولین مواجه نبود. همین مسئله سبب شد تا نهادهای دینی اسلامی مانند مراکز مسیحی خویشکاری خاصی را برای مراقبت از معلولین تعریف نکنند؛ اما این عدم تعریف به معنای رها کردن معلولین و عدم مراقبت از آنها نبود. اینگونه می‌توان استدلال نمود که عدم وجود بحران پیشین (بستر متفاوت با مسیحیت) سبب شده تا نهادهای ویژه مراقبت از معلولین به صورت دینی به وجود نیاید، بلکه این وظایف در سنت اسلامی بر عهده جامعه و حکومت بود؛ مانند مراکز مراقبت از بیماران شدید (مارستان) و دارالمجانین (Farkhondehzadeh, 2017). آنچه از شواهد در سنت اسلامی می‌توان در مورد معلولین یافت، مربوط به متون فقهی است. مهم‌ترین کارکرد مادی متون فقهی برقراری انتظامی برای روابط اجتماعی مسلمانان بود؛ از این رو در مورد مسئله‌ای اجتماعی از جهت تنظیم حقوق اجتماعی و تبیین مسائل دینی به توضیحاتی پرداخته شده است. پیش از پرداختن به فقره‌های فقهی در سنت اسلامی باید به این نکته توجه نمود که کشتن انسان در سنت اسلامی تنها مربوط به افرادی است که دچار جرم یا گناه شدید شده‌اند. چندانکه آیاتی در مورد قصاص و جهاد علیه کفار وجود دارد (بقره، آیه ۱۷۹، مائده، آیه ۴۵، بقره، آیات ۱۹۰-۱۹۲، ۲۱۶-۲۱۸، توبه، آیه ۴۱، محمد، آیات ۴، ۳۱، انفال، آیات ۷۴-۷۵ و...) و براساس صریح آیات قرآن زیاده‌روی بیش از آن ممنوع است (اسرا، آیه ۳۳). در هیچ یک از این موارد اشاره‌ای به معدوم کردن افراد معلول یا سقط جنین نشده است. از این رو، با کلیت تقوا ملاک برتری (حجرات، آیه ۱۳) معدوم کردن معلولین تعارضی جدی داشت. اگرچه بستر اسلامی با بستر مسیحی متفاوت بود، رویکرد،

مبنا و عمل تقریباً یکسان است. تفاوتی که می‌توان میان سنت مسیحی و اسلامی یافت در روندی است که در جامعه مسیحی طی شد تا مراقبت از معلولین و جلوگیری از معدوم کردن آنها به یک فضیلت اخلاقی تبدیل شود. این مسئله در سنت اسلامی همانند مسیحیت وجود ندارد. حتی در زمان شکل‌گیری متن مقدس سنت پیامبر، برخی از صحابه بودند که معلولیت داشتند (ذهبی، ۱۹۸۵: ۳۶۴/۱) و هیچ گزارش، رد و قرینه‌ای مبنی بر طرد یا تلاش برای از میان بردن آنها وجود ندارد. معدوم کردن معلولین با گفتمان سنت اسلامی چندان بعید است که گاهی این سؤال مبنی بر جایز بودن معدوم کردن معلولین پیش نیامده است. آیات صریح قرآن در مورد عدم تفاوت میان انسان سالم و معلول از دو جهت مورد توجه هستند: لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ. (نور، آیه ۶۱) عَبَسَ وَتَوَلَّى، أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى، وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزْكِي، أَوْ يَذْكُرُ فَنَنْفَعَهُ الذِّكْرَى، أَمَّا مَنْ اسْتَعْى، فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى، فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى، وَمَا عَلَيْكَ أَلَا يَزْكِي (عبس، آیات ۱-۷) از یک سو در جامعه ظهور اسلام معلولین با نواقص مختلف وجود داشتند و به سن بزرگسالی رسیده بودند و از سوی دیگر آیا قرآن حتی از نگاه تبعیض‌آمیز به آنها منع کرده است.

چندانکه در بستر پیش از اسلام از میان بردن کودکان معلول مسئله‌ای اجتماعی نبود در وهله اول مراقبت از کودکان معلول بر عهده خانواده آنها بود؛ از این رو در متون فقهی این مسئله به عنوان تکلیف شرعی خانواده بود تا از کودک معلول خود مراقبت کنند (شهید اول، ۱۴۱۴: ۲۹۶/۱). تنها در شرایطی که مراقبت از معلول سخت باشد و خانواده نتواند به مسائل شخص معلول رسیدگی کند، به سبب «اضطرار» مسئولیت آن به نهاد یا مؤسسه واگذار می‌شود (انصاری، ۱۴۱۱: ۲۸/۲). علاوه بر این موارد که ابعاد واجب و تکلیف شرعی - که برخی از آنها بازدارندگی قانونی نیز داشتند - داشتند، احادیث اخلاقی متعددی نیز وجود دارد که با عنوان «بَابُ اسْتِحْبَابِ تَقْرِيجِ كُرْبِ الْمُؤْمِنِينَ» (نوری، ۱۴۰۸: ۴۱۵/۱۲، و ابن‌الخرط، ۱۹۹۳: ۹۰۰/۲) به مسلمانان امر می‌کند برای رضای خدا به افراد معلول کمک کنند. بدین ترتیب مراقبت از معلولین در وهله اول وظیفه خانواده بود و در وهله دوم وظیفه اخلاقی جامعه (شهید ثانی، ۱۳۹۰: ۹۲، شیخ حر عاملی، ۱۴۰۹: ۲۱۰/۱۷). در سیره نبوی که پس از قرآن مهم‌ترین منبع

شکل‌گیری سنت اسلامی است علاوه بر گزارشات صریح تقریراتی وجود دارد که رواداری با معلولان را محترم می‌داشت (ابن‌کثیر، ۱۴۲۳: ۳۴۷/۲).

فهم وضعیت معلولان در روندی تدریجی در اسلام شکل گرفته و رفته‌رفته پیچیده‌تر و دقیق‌تر شد؛ ازاین‌رو می‌توان در سنت ابتدایی اسلامی در دوره نبوی و خلفای راشدین به مطالبی برخورد که اختلاف فقهی در میان صحابه در مورد «حدود» معلولان ذهنی وجود داشت و در نهایت به عدم جاری شدن حدود در مورد آنها رأی داده شد (سبکی، ۱۹۹۲: ۲۶)؛ اما در مقایسه با دوره پاتریستیک مسیحی و شکل‌گیری مراکز مراقبت و حقوق پیچیده معلولان در جامعه، سنت اسلامی روندی بسیار کوتاه‌تر طی نمود. برای این تفاوت طول زمانی دو روند باید مدنظر داشت که در سنت مسیحی باید نخست به مقابله با سنت‌های رومی پرداخته می‌شد و سپس رفته‌رفته سنت مراقبت از معلولین جایگزین آن می‌شد؛ درحالی‌که در بستر پیشااسلامی سنت معارض معلولین (کودک‌کشی و معلول‌کشی) به صورت نظام‌مند وجود نداشت؛ ازاین‌رو وضع قواعد فقهی و اخلاقی در حمایت از معلولین روندی به مراتب کوتاه‌تر داشت.

نتیجه‌گیری

دین اسلام و دین مسیحیت هر دو ادیانی الهی و سامی هستند؛ ازاین‌رو طبیعی است که اشتراکات اخلاقی و فقهی داشته باشند. خصوصاً در متغیر این پژوهش، یعنی توجه به معلولان. ازاین‌رو، می‌توان برای هر دو دین اشتراکی در توجه یافت (یک رؤیا)؛ اما آنچه سنت‌های اسلامی و مسیحی را متفاوت می‌کند روند تاریخی رسیدن به مبانی اخلاقی و فقهی نظام‌مندی برای مراقبت از معلولان است. در روندی طولانی نزدیک به ده قرن در سنت مسیحی طول کشید تا مراکزی برای مراقبت از معلولان تدارک دیده شود، درحالی‌که هم در سیره حضرت عیسی و هم در گفتمان اخلاقی و عملی قدیسان اولیه در دوره پاتریستیک توجه به معلولان به‌ندرت صریح و به‌وفور به قراین تأکید شده بود. ازاین‌رو، مبنایی در مسیحیت وجود داشت تا بتواند به تدریج شرایط مراقبت از معلولان را فراهم آورد. یکی از دلایل مهم طولانی شدن این روند برای مسیحیت، وجود هنجاری اجتماعی در بستر یونانی و رومی بود که سبب می‌شد تا به دلیل عدم نفع معلولان

برای جامعه آنها را در کودکی از میان ببرند. این مسئله چندان در جامعه رومی بستر پیدایش مسیحیت پذیرفته شده بود که حتی فلاسفه رواقی که به کشتن نوزادان نامشروع نقد وارد می‌کند چندان معترض آن نشدند. بدین ترتیب روند طولانی نیاز بود تا هنجار جامعه رومی به ناهنجار تبدیل شود. مراقبت عیسی و حواریون از ناتوانان سبب شد تا دست‌مایه‌ای برای توجه به مطرودان اجتماعی اعم از بیماران، معلولان، روسپیان، فقیران و ... فراهم شود. این در حالی بود که روند توجه به معلولین و شکل‌گیری نظامی برای مراقبت از آنها در اسلام چندان سریع بود که تقریباً در زمان شارع مقدس به صورت هنجاری اجتماعی تبدیل شد. در متون مقدس اسلامی و در وهله اول تأکید زیادی بر حفظ کودکان و نکشتن آنها شدن است. علت‌هایی که در قرآن برای کشتن کودکان ذکر شده دو عامل اقتصادی و مؤنث بودن کودک است. با توجه به فقر جامعه بدوی عرب مانند سایر جوامع باستانی، کشتن کودک از ترس فقر امری بود که در زمان‌های بحرانی متداول بود؛ اما در مورد کشتن دختران شواهد باستان‌شناسی اندک در این باره معدود بودن آیات قرآن سبب این استنتاج می‌شود که در جامعه پیش از اسلام به صورت نظام‌مند کشتن دختران وجود نداشت؛ از این رو میان بستر پیشااسلامی و بستر کودک‌کش رومی تفاوت زیادی وجود داشت. با توجه به وجود قرائن تاریخی مبنی بر وجود معلولانی در زمان پیامبر اسلام می‌توان ساده به این واقعیت تاریخی رسید که کشتن کودکان معلول در جامعه عرب به صورت هنجاری وجود نداشت؛ از این رو معلولان تا سن بزرگسالی نیز می‌رسیدند. در سیره پیامبر اسلام و ائمه (برای تشیع) و سیره پیامبر، صحابه و تابعین (برای اهل سنت) شواهد زیادی از مراعات و مدارا و حتی الزام به کمک به معلولان و خانواده‌های آنها وجود دارد. از این رو، به سرعت در تدوین متون اولیه فقهی، در مورد مسائل معلولان به صورت نظام‌مند صحبت شده و در کتب اخلاقی در مورد فضیلت کمک به آنها احادیث زیادی نقل شده است. بدین ترتیب می‌توان بستر متفاوت تاریخی را عاملی مهم در روند مراقبت از معلولان در سنت مسیحی و اسلامی دانست.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن خراط، عبدالحق بن عبد الرحمن الأشبیلی. (۱۹۹۳). الأحكام الشرعیة الصغری «الصحیحہ». محقق أم محمد بنت أحمد الهلیس. قاهره: مکتبه ابن تیمیہ.
۳. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر. (۱۴۲۳). السیره النبویه. دمشق: دار ابن کثیر.
۴. ابوطالبی، حسن و جعفری هرنندی، محمد و آیتی، سید محمدرضا. (۱۳۹۷). «حقوق معلولین در فقه فریقین». دوفصلنامه فقه مقارن. شماره ۱۱ (جلد ۶). ۵۹-۸۵.
۵. انصاری، مرتضی. (۱۴۱۱ ه. ق.). کتاب المکاسب. قم: دارالذخائر.
۶. ذهبی، محمد بن احمد. (۱۹۸۵). سیر اعلام النبلاء. محقق شعیب ارنؤوط. بیروت: مؤسسه الرساله.
۷. سبکی، تقی الدین علی بن عبد الکافی. (۱۹۹۲). إبراز الحکم من حدیث رُفِعَ القلم. محقق محمد خلیفه کیلانی. بیروت: دارالبشائر الإسلامیه.
۸. شریف رضی، محمد بن حسین. (۱۴۰۷). نهج البلاغه. محقق صبحی صالح. قم: مؤسسه دارالهجره.
۹. شهید ثانی، زین الدین بن علی. (۱۳۹۰). کشف الریبه. [بی جا]: دار المرتضوی للنشر.
۱۰. شهید اول، محمد. (۱۴۱۴ ه. ق.). القواعد و الفوائد. قم: چاپ حکیم.
۱۱. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹). وسائل الشیعه. مصحح مؤسسه آل البيت علیهم السلام. قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۱۲. لوگوف، ژاک. (۱۳۹۱). اروپا، مولود قرون وسطی: بررسی تاریخی فرآیند تکوین و تکامل اروپا در قرون وسطی (سده های ۴ تا ۱۶ میلادی). مترجم بهاء الدین بازرگانی گیلانی. تهران: کویر.
۱۳. نوری، حسین بن محمد تقی. (۱۴۰۸). مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل. مصحح مؤسسه آل البيت علیهم السلام. قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.

15. Amundsen, Darrell. (1996). "Medicine and the Birth of Defective Children: Approaches of the Ancient World." Edited by D. W. Amundsen. *Medicine, Society, and Faith in the Ancient and Medieval Worlds*. 50-69. London/Baltimore: Johns Hopkins University Press.
16. Barth, Karl. (1933). *The Epistle to the Romans*. Translated by Edwin C. Hoskyns. London: Oxford University Press.
17. Blainey, Geoffrey. (2011). *A Short History of Christianity*. Melbourne: Penguin Viking.
18. Boswell, John Eastburn. (1984). "Expositio and Oblatio: The Abandonment of Children and the Ancient and Medieval Family." *American Historical Review*. Vol. 89. 10-33.
19. Caspary, Almut. (2012). "The Patristic Era: Early Christian Attitudes toward the Disfigured Outcast." Edited by Brian Brock and John Swinton. *Disability in the Christian Tradition*. Grand Rapids, Michigan/Cambridge, U.K.: William B. Eerdmans Publishing Company.
20. Clement of Alexandria. (1954). *Christ the Educator [Paidagogos]*. Translated by S. P. Wood. *Fathers of the Church*. Vol. 23. Washington, D.C.: Catholic University of America Press.
21. Cornell, Tim. (1995). *The Beginnings of Rome*. London: Routledge.
22. Daley, Brian E. (1999). "Building the New City: The Cappadocian Fathers and the Rhetoric of Philanthropy." *Journal of Early Christian Studies*. Vol. 7 (Issue 3). 431-461.
23. Dunn, James D. G. (2001). "Has the Canon a Continuing Function." Edited by Lee Martin McDonald and James A. Sanders. *The Canon Debate*. Grand Rapids: Baker.
24. Farkhondehzadeh, M. (2017). "A Glance at the Establishment of Asylum (Dar-al Majanin) in Islamic Civilization, 16 A.D." *Journal of Research on History of Medicine*. Vol. 6 (Issue 4).
25. Gabba, Emilio. (2008). "The Social, Economic and Political History of Palestine 63

- BCE – CE 70.” Edited by William David Davies, Louis Finkelstein, and William Horbury. *The Cambridge History of Judaism: The Early Roman Period*. Cambridge: Cambridge University Press.
26. Ghaly, M. (2016). “Disability in the Islamic Tradition.” *Religion Compass*. Vol. 10 (Issue 6). 149–162.
27. Gregory of Nazianzus. (1953). *On His Brother, St. Caesarius*. Translated by Leo P. McCauley. *Fathers of the Church*. Vol. 22. Washington, D.C.: Catholic University of America Press.
28. Siebenpfeiffer, H. (2005). “Böse Lust”: Gewaltverbrechen in Diskursen der Weimarer Republik. *Cologne/Weimar: Böhlau*.
29. Harris, W. V. (1994). “Child-Exposure in the Roman Empire.” *Journal of Roman Studies*. Vol. 84. 1–22.
30. Holman, Susan R. (2001). *The Hungry Are Dying*. Oxford: Oxford University Press.
31. (2017). *King James Bible*. King James Bible Online. (Original work published 1769, <https://www.kingjamesbibleonline.org/>).
32. Lactantius. (1964). *The Divine Institutes, Books I–VII*. Translated by M. F. McDonald. *Fathers of the Church*. Vol. 49. Washington, D.C.: Catholic University of America Press.
33. Lindstedt, I. (2023). “The Qur’ān and the Putative Pre-Islamic Practice of Female Infanticide.” *Journal of the International Qur’anic Studies Association*. Vol. 8 (Issue 1). 5–29.
34. Lloyd, G. E. R. (2003). *In the Grip of Disease: Studies in Greek Imagination*. Oxford: Oxford University Press.
35. Millett, M. and Gowland, R. (2015). “Infant and Child Burial Rites in Roman Britain: A Study from East Yorkshire.” *Britannia*. Vol. 46. 171–189.
36. Minucius Felix. (1950). *Octavius*. Translated by R. Arbesmann, Sr. E. J. Daily, and E. A. Quain. *Fathers of the Church*. Vol. 10. Washington, D.C.: Catholic University of America Press.
37. Papazoglou, F. (1979). “Quelques aspects de l’histoire de la province de Macédoine.” *ANRW*. Vol. 7 (Issue 1). 302–369.

38. Peterson, E. (1959). "Christianus." *Frühkirche, Judentum und Gnosis*. Freiburg: Herder.
39. Riley-Smith, Jonathan. (2007). "Towards a History of the Military-Religious Orders." Edited by Karl Borchardt, Nikolas Jaspert, and Helen Nicholson. *The Hospitallers, the Mediterranean and Europe*. Aldershot.
40. Rist, John. (1996). *Man, Soul, and Body: Essays in Ancient Thought from Plato to Dionysius*. Aldershot: Variorum.
41. Safrai, Samuel and Stern, Menachem. (1974). *The Jewish People in the First Century*. Vol. 1. Leiden: Brill.
42. Scott, E. (1999). *The Archaeology of Infancy and Infant Death*. Oxford: Archaeopress.
43. Soranus of Ephesus. (1991). *Soranus' Gynecology*. Translated by Owsei Temkin. Baltimore: Johns Hopkins University Press.
44. Stiker, Henri-Jacques. (1999). *A History of Disability*. Ann Arbor: University of Michigan Press.
45. Tertullian. (1869). *The Writings of Tertullian*. Edinburgh: T & T Clark.